

علی اصغر احمدی

نوجوان و جامعه

نوجوانی مرحله گذار از کودکی به بزرگسالی است. نوجوانی حد واسطی است بین دو دوره مهم در زندگی یعنی کودکی و بزرگسالی. هر قدر کسب مهارتها و صلاحیتهای لازم برای ورود به دوره بزرگسالی طولانی تر باشد لاجرم طول دوره نوجوانی نیز افزایش پیدا خواهد کرد. به همین دلیل است که طول این دوره در جوامع مختلف و در زمانهای گوناگون متفاوت است. در جامعه‌ای که فرد در مدت زمان کمی می‌تواند مهارتهای لازم برای ورود به زندگی بزرگسالی را کسب کند، طول دوره نوجوانی نیز در چنین جامعه‌ای کوتاه خواهد بود و به عکس در شرایطی که کسب این مهارتها احتیاج به زمان طولانیتری دارد، طول دوره نوجوانی هم افزایش می‌یابد.

یکی از زمینه‌هایی که می‌باید در گذار از کودکی به بزرگسالی مورد توجه قرار گیرد کسب صلاحیتهای، مهارتها، نقشها و جایگاههای اجتماعی در زندگی بزرگسالی است. به عبارت دیگر یکی از تغییرات مهمی که در زندگی کودک اتفاق می‌افتد و از این طریق به حیطة بزرگسالی می‌رسد، همان جریان اجتماعی شدن اوست.

چنین روندی زندگی نوجوان را نیز به شکلی آشکار تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد. نوجوان ناگزیر است از طریق سازگاری و توسعه مهارتهای اجتماعی و صلاحیتهای لازم برای ورود به دنیای بزرگسالی از کودکی خداحافظی



این چهار دوره یکی پس از دیگری دوره‌های تعادل و عدم تعادل است. کودک هنگامی که به دنیا می‌آید با به هم خوردن نظام حیاتی اش یعنی ترک وضعیتی که در دوران جنینی داشته، به یک نوع عدم تعادل جسمانی می‌رسد؛ دوره‌ای که آسیب‌پذیری بالایی را نیز نشان می‌دهد. نوزاد به دلیل تغییر وضعیت از دوره جنینی به حیات دنیایی می‌باید فشارها و تغییرات چشمگیری را متحمل شود. این عدم تعادل همراه بارشد سریع، اندک‌اندک به سمت یک تعادل جسمانی کشیده می‌شود. سپس به تدریج رشد جسمانی کودک کند شده، اندامهای درونی و بیرونی به یک حالت تعادل و توازن می‌رسند، به طوری که در دوره دبستان شاهد یک دوره تعادلی چشمگیر به لحاظ جسمانی هستیم. کودک در این دوره بسیار شاداب، متعادل و متوازن عمل می‌کند. دوره‌ای که یادآور خاطرات خوش‌زندگی انسان است. پس از این تعادل با ورود به دوره نوجوانی مجدداً یک عدم تعادل جسمانی پدید می‌آید. تغییرات هورمونی در درون نوجوان، رشد سریع و نامتوازن اندامها و پدید آمدن صفات ثانویه جنسی همگی در به هم خوردن تعادل جسمانی نوجوان مؤثرند. این به هم خوردن تعادل مقدمه‌ای است برای تعادل جویی و کمال جسمانی در دوره بعد. یعنی نوجوان از این طریق به کمال و تعادل جسمانی که لازمه زندگی بزرگسالی است دست می‌یابد. در دوره نوجوانی برخی از ویژگیهای جسمانی پنهان در دوره قبل ظهور و بروز می‌یابد که از آن جمله می‌توان به بلوغ اشاره کرد. بلوغ اولین تغییرات آشکار خود را در دوره نوجوانی نشان می‌دهد و در دوره بزرگسالی به کمال و تعادل لازم خود می‌رسد.

کند و خود را به سمت بزرگسالی سوق دهد. از این رو بررسی دنیای نوجوان در بستر اجتماع و در جریان اجتماعی شدن، یکی از مباحث مهم در مطالعه این دوره از زندگی است. ما در این مبحث تلاش می‌کنیم مسائلی عمده‌ای را که نوجوان در زمینه رشد و تحول اجتماعی خود با آنها مواجه است، مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

ابتدا صلاحیتهایی را که یک نوجوان باید کسب کند تا از کودکی جدا شده، به بزرگسالی نزدیک گردد، مورد بحث قرار می‌دهیم و مطالب مورد نیاز خود را تحت عنوان وجوه تمایز کودکی و بزرگسالی ارائه می‌کنیم.

وجوه تمایز کودکی و بزرگسالی

سؤال این است که به لحاظ روان‌شناختی چه چیزی وجه تمایز بین بزرگسالی و کودکی است؟ به عبارت دیگر بزرگسال دارای چه ویژگیهایی است که کودک فاقد آن است؟ این بحث برای اینکه مشخص کنیم نوجوان با چه چیزی خداحافظی می‌کند و به استقبال چه چیزی می‌رود، ضرورت دارد. مهمترین محورهای تمایز بین بزرگسالی و کودکی به قرار زیر است:

۱- پختگی و کمال جسمانی:

پختگی و کمال جسمانی از طریق رشد اندامها و رسیدن این رشد به حد نهایی خود و نیز از طریق بروز و ظهور ویژگیهای مکنون در دوره کودکی به تحقق می‌رسد. ما در تحول جسمانی انسان می‌توانیم چهار دوره نسبتاً مشخص و آشکار را مورد توجه قرار دهیم که



۲- کمال عقلی :

دومین دسته از تغییرات مهم، تغییرات شناختی انسان است. انسان از طریق ترک دوران کودکی و ورود به بزرگسالی به کمال عقلانی و شناختی خود نزدیک می‌شود. ذهن بزرگسال با مجهز شدن به تفکر انتزاعی یا مجرد و نیز از طریق کسب تجربیات بسیار می‌تواند به کمال لایق و شایسته خود نائل شود. ذهن کم‌توان کودک از طریق گذار از نوجوانی به ذهن توانا و قدرتمند بزرگسالی نزدیک می‌شود. نوجوانی که با قرار گرفتن در شرایط مناسب تربیتی می‌تواند تواناییهای ذهنی خود را گسترش دهد و به عالیترین ابزارهای ذهنی انسان یعنی تفکر منطقی از نوع صوری و انتزاعی آن دسترسی پیدا کند، توانسته است گامی چشمگیر در جهت رسیدن به دنیای بزرگسالی بردارد.

۳- رشد اجتماعی :

سومین دسته از تغییرات مهمی که صورت می‌گیرد تا انسان از کودکی به بزرگسالی برسد،

رشد اجتماعی اوست. این بحث نقطه تأکید و محور اصلی این سلسله از گفتارهاست و شاید حاصل دونوع تغییری که در بالا به آنها اشاره کردیم به صورت تغییر اجتماعی انسان تجلی عملی و عینی پیدا می‌کند. یعنی آنچه که هر انسانی در زندگی بزرگسالی عملاً با آن مواجه است، تغییر جایگاه اجتماعی اوست. بنابراین، این تغییر برای انسان حائز اهمیت بسیار است و به همین جهت بسیاری از مشکلاتی که جامعه و خانواده با نوجوان دارند، دارای ریشه و منشاء محیطی و اجتماعی است. یعنی از آنجا که حیات اجتماعی انسان عملاً برای او از اهمیت والایی برخوردار است، لذا تمامی حیطه‌های دیگر زندگی او تحت تأثیر این زمینه قرار می‌گیرد. بدین جهت ما بحث گسترده‌ای را به این موضوع اختصاص می‌دهیم و وجه تمایز اجتماعی بین بزرگسالی و کودکی را در پنج محور ارائه می‌کنیم.

۱- هویت‌یابی : انسان وقتی کودکی را ترک

می‌کند فردی است که به لحاظ هویت وضع چندان آشکار و مشخصی ندارد، ولی زمانی که با موفقیت وارد بزرگسالی می‌شود این هویت را کسب کرده است. یکی از روان‌شناسانی که نام او به مفهوم هویت اتصال و ارتباط پیدا کرده، "ازیک هامبورگر اریکسون" است. او مفهوم هویت و هویت یابی را مورد بحث و بررسی قرار داده و عده‌ای از محققان بعد از او نیز به ارزیابی این نظریه در زمینه‌های مختلف پرداخته‌اند.

به طور خلاصه هویت عبارت است از ادراک فرد نسبت به آنچه که هست و آنچه که باید باشد. فرد هویت‌یافته فردی است که می‌داند کیست؟ چیست؟ و در زندگی چه اهدافی را دنبال می‌کند. اما فرد هویت‌نیافته فردی است که در این زمینه‌ها دچار سردرگمی و ناآرامی است. فرد هویت‌یافته در جسم خود این احساس را دارد که درخانه خود است و در این خانه احساس آرامش و راحتی می‌کند، ولی فرد هویت‌نیافته در جسم خود غریبه است و احساس می‌کند فردی است سردرگم و ناآرام. فرد هویت‌نیافته دچار آشفتگی است. اریکسون این آشفتگی را آشفتگی نقش می‌نامد. به عبارت دیگر فرد هویت‌نیافته نمی‌داند چه نقش و یا چه نقشهایی را باید به عهده بگیرد.

انسان در ایجاد تعادل بین هویت یافتگی و آشفتگی نقش دچار بحران می‌شود؛ همان بحرانی که اصطلاحاً "بحران نوجوانی نامیده می‌شود. به این ترتیب نوجوان در گذشتن از کودکی به سوی بزرگسالی از یک مرحله نامشخص برای خویش خداحافظی می‌کند و به سمت نقشها و جایگاههای خود در بزرگسالی

پیش می‌رود. ترک آن گذشته و رسیدن به آینده‌ای مشخص و روشن او را دچار نوعی آشفتگی و بحران می‌کند. عواملی که می‌توانند نوجوان را در این مسیر یاری کنند سبب می‌شوند که وی هر چه زودتر هویت بزرگسالی خویش را به دست آورد.

۲- مسؤلیت‌پذیری: دومین محور که موجب می‌شود انسان کودکی را رها کند و به مرحله بزرگسالی برسد، گسترش دامنه مسؤلیت‌پذیری اوست. مقصود از مسؤلیت‌پذیری این است که فرد بتواند کار و یا وظیفه‌ای را برعهده بگیرد و آن را به انجام برساند. مسؤلیت‌پذیری در دوره کودکی شامل وظایف محدود و وابسته‌ای است، در حالی که در بزرگسالی این مسؤلیت‌پذیری گسترش پیدا می‌کند و بیش از پیش جنبه استقلال‌یابی به خود می‌گیرد. کودک ممکن است وظیفه‌ای را به عهده بگیرد تا آن را به انجام برساند، ولی این وظیفه غالباً "زیر نظر دیگری و با نظارت او انجام می‌شود. کمکهایی که کودک در خانه به مادر ارائه می‌دهد و یا انجام وظایف مدرسه‌ای او هم دارای محدودیت است و هم وابسته به نظارت دیگران می‌باشد.

ولی یک فرد بزرگسال معمولاً مسؤلیتهای بزرگتری را عهده‌دار می‌شود و آن را به شکل مستقل به انجام می‌رساند. مسؤلیت‌تشکیل خانواده و مسؤلیت داشتن یک شغل و انجام بموقع و با کفایت آن همگی از رشد این خصوصیت در بزرگسال حکایت دارد. یک زن و یا شوهر می‌باید مسؤلیت زندگی خود را بخوبی و به استقلال به انجام برساند. این دو به شکلی مکمل، اعمال خویش را در اداره یک

می‌کند و از این طریق می‌خواهد نشان دهد که به مرحله عمل مستقل در راندگی رسیده است. چنین اعمالی معمولاً با وقایع آزار دهنده‌ای از قبیل تصادف و یا بازداشت شدن نوجوان به توسط نیروهای انتظامی همراه است. به عکس خانواده‌ای که این میدان را برای نوجوان خود فراهم می‌کند، یعنی در شرایطی که دارای اتومبیل است به نوجوان اجازه می‌دهد که بطور مستقل اما با نظارت والدین راندگی را بیاموزد و به طور مستقل راندگی کند، معمولاً چنین مشکلاتی را شاهد نخواهد بود. به این ترتیب یکی از حیطه‌هایی که باید در تحول دوره نوجوانی مورد توجه قرار گیرد، حیطه مسؤلیت پذیری انسان است.

۳ - خویشنداری: یکی دیگر از محورهای که بزرگسالی را از کودکی منفک و مجزا می‌سازد زمینه خویشنداری انسان است. کودکی که در اولین روزهای حیات خود

زندگی انجام می‌دهند، بدون آنکه نظارتی بر کار آنان وجود داشته باشد. نوجوان باید از مرحله بی مسؤلیتی گذر کند و به سوی مسؤلیت پذیری گام بردارد. شاید به همین دلیل است که برخی از نوجوانان برای نشان دادن این ویژگی دست به اعمالی مخالف خواستهای پدر و مادر می‌زنند. آنان با انتخاب حیطه‌های جدیدی از کار و فعالیت می‌خواهند نشان دهند که توانایی مسؤلیت پذیری بدون احتیاج به نظارت دیگران را دارند. چنین مشکلی در خانواده‌هایی که این خصوصیت نوجوانی را بخوبی درک کرده، نوجوان را برای انجام فعالیتهای مستقل آزاد می‌گذارند و نظارتی غیر مستقیم و بسیار ظریف بر کارهای او دارند، کمتر دیده می‌شود. برای مثال وقتی نوجوان را از سوار شدن به اتومبیل و راندگی مستقل باز می‌داریم، اغلب اوقات شاهد چنین وضعیتی هستیم که او از اتومبیل خانواده بدون اطلاع بزرگترها استفاده



موقعیتی می‌توان نوجوانی را که به آداب لازم برای زندگی تحصیلی در مدرسه مقید است با نوجوانی که این تقید را نمی‌تواند داشته باشد مقایسه کرد. در اینجا صحبت بر سر هم‌رنگی بدون مقاومت نیست، بلکه صحبت بر سر تشخیص قواعد محیطی و مقید بودن و یا توانایی خویشتنداری برای انجام آن



هیچ‌گونه تسلطی بر امیال، خواستها و ویژگیهای طبیعی خویش ندارد با حرکت به سوی بزرگسالی اندک اندک تواناییهای لازم برای مهار ویژگیهای خویش را دارا می‌شود. به گونه‌ای که در نهایت یک بزرگسال بالغ و کامل می‌تواند بر قسمت اعظمی از اعمال، حرکات، گفتار، عواطف و انگیزه‌های خود غلبه داشته باشد و آنها را در زمان مناسب و لازم بروز و ظهور دهد. رفتار کودکی که با حرکات چهار دست و پا خود را به سوی کیکی که در میان اتاق قرار گرفته است می‌کشانند و بدون کمترین تأمل چنگ به میان کیکی می‌افکنند، تجلی بسیار بارز تکانشی عمل کردن است، در حالی که فرد بزرگسال اعمال خود را مهار می‌کند تا بتواند چنین کیکی را آماده کند. از آن اعمال حساب نشده و تکانشی که بیشتر در جهت تخریب و ایجاد بی‌نظمی صورت می‌گیرد تا اعمال خویشتن‌دارانه‌ای که موجب ساختن و پرداختن چیزی می‌شود، فاصله بسیار است.

نوجوان می‌باید از طریق توسعه مهارت خویشتنداری به طرف بزرگسالی سوق پیدا کند. ویژگی خویشتنداری دامنه‌ای بسیار گسترده دارد؛ از رعایت هنجارها و قواعد اجتماعی تا هنجارها و معیارهای خانوادگی و نیز تسلط بر امیال و کششهای درونی خویش. نوجوانی که می‌تواند بر کمرویی خود غلبه کند و در موقع مقتضی افکار خود را بیان نماید و یا در جمع خانوادگی و فامیلی حضور پیدا کند، توانسته است بر خجالتی بودن خویش غلبه پیدا کند و یا نوجوانی که به رغم دستورهای نامطلوب محیط مجبور به اطاعت است از طریق تسلط بر خود و داشتن طمأنینه لازم آن مقررات را که جزو قواعد محیطی هستند، می‌پذیرد. در چنین

آینده معنای چندانی ندارد. او نگران فردا نیست. او می‌خواهد لحظه حاضر را خوب بگذرانند. در حالی که یک بزرگسال می‌باید محاسباتی در زندگی خود داشته باشد و نه تنها فردا و فرداها بلکه سالهای دورتر و دهها سال آینده را نیز در نظر بگیرد. یک بزرگسال می‌باید جهان پس از مرگ خود را نیز محاسبه کند، اما یک کودک چنین نیست. کودک تنها در حد لحظات حاضر دست به حسابگری می‌زند و آینده‌نگری چندان برای او حائز اهمیت نیست. نوجوان از این دوره بی‌خیالی و راحتی خدا-حافظی کرده، به دوره محاسبه‌گری وارد می‌شود. شاید همین ویژگی باشد که بسیاری از انسانها را متوجه دوران خوش و راحت کودکی می‌کند و در دل آنها آرزوی بازگشت به این دوره شیرین را زنده نگه می‌دارد. حتی برخی از افراد به شکلی بیمارگونه و مرضی رفتارهای دوره بزرگسالی را ترک می‌کنند و به دوره کودکی باز می‌گردند.

۵ - گسترش روابط اجتماعی: در بستر رشد اجتماعی تغییری که ما شاهد آن هستیم، گسترش روابط اجتماعی است. کودک در ابتدای زندگی جزئی از وجود مادر است و وحدتی بین او و مادر وجود دارد. اندک اندک این وحدت به سمت جدایی و ایجاد ارتباطات گسترده‌تر سوق پیدا می‌کند. در سالهای پیش دبستانی و حتی دوره دبستان مهمترین حیطه اجتماعی کودک به خانه و خانواده خلاصه می‌شود. در حالی که در بزرگسالی این حیطه گسترش چشمگیری می‌یابد. برخی از بزرگسالان شخصیتی بسیار فراگیر دارند و با عده بیشماری از انسانها رابطه اجتماعی برقرار می‌کنند. این افراد نه تنها روابط اجتماعی خود



هنجارهاست. نوجوانانی که نمی‌توانند این هنجارها را رعایت کنند معمولاً با مشکلات اجتماعی مواجه خواهند شد. در بحثهای آتی به مسأله اختلالات ناشی از نبود خویشنداری یا ضعف آن اشاره خواهیم داشت.

۴ - محاسبه‌گری: یکی دیگر از ویژگیهای مهم بزرگسالی پیش‌بینی کردن و دست به محاسبه زدن است. کودک با آرامش و بی‌خیالی خاصی در لحظه حاضر زندگی می‌کند و برای او آماده شدن برای فرداها و یا نقشه کشیدن برای



داشتن دوستانی خاص باز می‌دارند، در حقیقت وی را در مسیر رشد خود به سوی بزرگسالی خلع سلاح می‌کنند و بعضی اوقات این حالت خود موجب تعارض میان نوجوان با والدین می‌شود. ما نمی‌توانیم به نوجوان بگوییم که نباید به طرف بزرگسالی حرکت کند، زیرا چنانکه در مباحث آتی نیز خواهیم گفت عوامل بسیاری وی را به سوی بزرگسال شدن سوق می‌دهد. حتی ما نیز به عنوان والدین چه به صورت هشیار و چه ناهشیار او را به سمت کسب خصوصیات یک فرد بزرگسال می‌کشانیم. حال اگر از یک سو او را به بزرگسال شدن دعوت کنیم و از سوی دیگر وی را از این کار بازداریم، لاجرم او را دچار تعارضی کرده‌ایم که به شکل طبیعی می‌تواند موجب واکنشهای پرخاشگرانه وی نسبت به ما باشد. بنابراین بهتر است اصل دوستی و برخورداری از دوست را بپذیریم و بدون آنکه به طور کامل دوست یا دوستان نوجوانمان را طرد کنیم، نقطه قوت آنان را بپذیریم و نقاط ضعف ایشان را عمده نکنیم.

را به خانواده والدین خویش محصور نکرده‌اند، بلکه از گروه دوستان و مجموعه خانواده زوجی خویش و بستگان نیز فراتر رفته، شخصیتی به گستردگی شهر، استان، کشور ویا جهان پیدا می‌کنند.

گسترش دامنه روابط اجتماعی یکی از مشخصه‌های تمایز بین کودکی و بزرگسالی است. نوجوان این محدوده را روز بروز گسترده‌تر می‌کند. شاید تأکید بسیار چشمگیر نوجوان بر روابطش با دوستان متأثر از این خصوصیت باشد. نوجوان از کودکی دور شده، به سمت گسترش دنیای روابط اجتماعی خود پیش می‌رود. در دنیای نوجوان باید افرادی بجز پدر و مادر و خواهران و برادران نیز وارد شوند. در قدم اول این افراد دوستان او را شامل می‌شوند. یکی از زمینه‌هایی که بعضاً در روابط نوجوان با والدین ویا اولیای مدرسه ایجاد مشکل می‌کند، عدم توجه مناسب به این گرایش نوجوان است. خانواده‌ای که بدون جایگزین کردن فرد و یا افراد مناسبی برای گسترش روابط اجتماعی نوجوان، او را از